

پشت پرده‌ی ریاکاری

چگونه به هر کس دروغ می‌گوییم،
به ویژه به خودمان

دن آریلی

ترجمه‌ی رامین رامبد

انتشارات مازیار

فهرست

۷	پیش‌گفتار: چرا ریاکاری چنین جالب است
۱۵	فصل ۱: آزمودن مدل ساده‌ی بزه‌بخردانه (مسابحه)
۳۱	فصل ۲: خوشیِ قصه‌بافی
۴۹	فصل ۲: گلف
۵۹	فصل ۳: انگیزه‌های کورکننده
۸۳	فصل ۴: چرا وقتی خسته‌ایم سراغش می‌رویم؟
	فصل ۵: چرا با پوشیدن مارکِ قلبی بیش‌تر دست
۱۰۱	به نیرنگ می‌زنیم؟
۱۲۱	فصل ۶: گول‌زدن خودمان
۱۳۹	فصل ۷: خلاقیت و ریاکاری: همه‌ی ما داستان‌پردازیم
	فصل ۸: دغل‌کاری در نقش عفونت: چگونه به
۱۶۱	میکروب ریاکاری آلوده می‌شویم؟
	فصل ۹: دغل‌کاری هم‌یارانه: چرا دو کله حتماً بهتر
۱۸۳	از یکی نیست؟
	فصل ۱۰: پایانی نیمه‌خوش‌بینانه: آدم‌ها به اندازه‌ی
۱۹۹	کافی دغل‌کاری نمی‌کنند!

آزمودن مدل ساده‌ی بزه خردمندان (مُسابِخه)

بگذارید همین اول، قال قضیه را بکنم. آنان فریب کارند. شما دغل کارید. و بله، خود من هم گاه‌گذاری فریب‌کارم.

به عنوان استاد دانشگاه، می‌کوشم برای علاقمند نگه‌داشتن دانشجویانم، آب و رنگی به درس بدهم. به همین خاطر، گاهی از مهمانی جالب توجه دعوت می‌کنم تا سر کلاس سخنرانی کند، که البته راه خوبی است برای کاستن از زمانی که من صرف آماده‌شدن برای درس می‌کنم. در اصل این یک وضعیت برد-برد-برد برای سخنران مدعو، کلاس، و البته، خود من است.

برای یکی از این سخنرانی‌های «خلاص‌شدن مجانی از شر درس‌دادن» از مهمانی ویژه برای حضور در کلاس اقتصاد رفتاریم دعوت کردم. این مرد زیرک و جاافتاده سابقه‌ای عالی دارد: پیش از تبدیل شدن به یک مشاور بازرگانی پرآوازه برای بانک‌ها و مدیران برجسته، دکتری حقوق خود و، پیش از آن، لیسانس‌اش را از پرینستن گرفت. به بچه‌های کلاس گفتم «در چند سال گذشته مهمان برجسته‌ی ما به نخبگان کسب و کار یاری رسانده تا به آرزوهایشان دست یابند!»

با این معرفی، مهمان به صحنه آمد و از همان اول با صراحت لهجه آغاز به سخن کرد. او با لحن تحکم‌آمیز یک مربی ورزشی داد زد «امروز می‌خوام به شما کمک کنم که به آرزوتون برسین. آرزوی شما "پوله!" دوس دارین "پولی" به جیب بزنین؟»

هرکسی سری به تأیید تکان داد و خندید، و شیوه‌ی جالب و بی‌شیله‌پیله‌ی او به دلش نشست.

او پرسید «کسی این‌جا پولداره؟ می‌دونم که خودم هستم، ولی شما دانشجویا

نیستین. نه، همتون فقیرین. ولی این وضع با قدرت "دغل‌کاری" عوض می‌شه! بزَن بریم!»

سپس او نام برخی از دغل‌کاران بدنام را ردیف کرد، از چنگیزخان گرفته تا امروز، از جمله یک مشت مدیر ارشد، الکس رودریگز، برنی می‌داف، مارتا استیوارت، غیره. او با تحکم گفت «همتون می‌خواین مثل اونا بشین. می‌خواین که پول و قدرت داشته باشین! و همه‌ی اینا رو می‌تونین از راه دغل‌کاری به چنگ بیارین. خوب گوش کنین که حالا می‌خوام رازشو بهتون بگم!»

با این مقدمه‌ی غرا، اکنون نوبت تمرین گروهی بود. او از دانشجویان خواست که چشمان خود را ببندند و سه نفس عمیق بکشند. او گفت «فکر کنین که کلاهبرداری کردین و اولین ده میلیون دلار رو به جیب زدین. با این پول چی کار می‌کنین؟ هی تو! همونی که پیرن آبی تنته!» آن دانشجو با شرمندگی گفت «یه خونه».

او گفت «خونه؟ آدمای پولدار بهش می‌گن ویلا. تو؟» و به دانشجویی دیگر اشاره کرد.

«تعطیلات»

«توی جزیره‌ی خصوصی خودت؟ خوشم اومد! وقتی اون‌جوری پول دربیارین که دغل‌کاری بزرگ در میارن زندگی‌تون عوض می‌شه. کسی این‌جا اهل شکم هست؟»

چندتایی دانشجو دست بلند کردند.

«نظرتون در مورد غذای دست‌پخت اختصاصی یه آشپز درجه یک مث ژاک پپین چیه؟ مزمزه کردن شام‌پایی در شاتونف دُپاپ‌چطوره؟ وقتی پول کافی داشتین، می‌تونید واسه همیشه خوب بخورین. از داندل ترامپ پیرسین! ببینین، هممون می‌دونیم که با ده میلیون دلار می‌شه رفیق‌تون رو هم زیر بگیرین. من اینجام که بهتون بگم این کار ایرادی نداره و ترمز دستی رو براتون بخوابونم!»

تا این‌جا همه‌ی دانشجویان فهمیده بودند که دیگر با سرمشقی جدی طرف نیستند. ولی با گذراندن این ده دقیقه‌ی آخر در رویای چیزهای هیجان‌انگیزی که با ۱۰ میلیون دلار اول می‌شود انجام داد، آنان در خوف و رجای بین آرزوی پولدارشدن و این درک که دغل‌کاری از نظر اخلاقی نادرست است گیر افتادند.

سخنران گفت «من دودلی شما رو درک می‌کنم. نباید بذارین احساساتون بر کاراتون حکم برونه. شما باید بر اساس تحلیل هزینه-فایده بر ترستون چیره بشین. کیا طرفدار پولدارشدن با کلاهبردارین؟»
دانشجویان پاسخ دادند «پولدار می‌شی!»
«درسته. و مخالفاً؟»
«گیر میفتی!»

سخنران گفت «آها. "احتمال" گیرافتادن هست. "اما" راز همینه! موقع کلاهبرداری، گیرافتادن مَث مجازات‌شدن برای کلاهبرداری نیست. برنی اِبرز، رئیس قبلی ورلدکام رو ببینین. وکیلش شیوه‌ی دفاعی "متواضعانه" را به کار گرفت و گفت که ابرز واقعن نمی‌دونسته که اوضاع از چه قراره. یا جف سکیلینگ، رئیس قبلی انرون، که ایمیلی مشهور نوشت و گفت "اسناد رو خرد کنید، دارن میان سراغمون." سکیلینگ بعداً شهادت داد که فقط داشته "مسخره‌بازی" در میاورده. حالا، حتا اگه این دفاعیاتم کارساز نشه، همیشه می‌تونین فلنگو به کشوری ببندین که اصلاً قوانین استرداد نداشته باشه!»

به آهستگی ولی با اطمینان، سخنران مهمان من که در زندگی واقعی استندآپ کم‌دینی به نام جف کریسلر و نویسنده‌ی کتابی فکاهی به نام پولدارشدن با کلاهبرداری بود — داشت قضیه را برای نزدیک‌شدن به تصمیم‌گیری‌های مالی بر اساس هزینه-فایده‌ی محض بی هیچ توجهی به ملاحظات اخلاقی دشوار می‌کرد. دانشجویان با شنیدن سخنرانی جف پی‌بردند که از چشم‌انداز کاملاً خردمندانه، صد در صد حق با وی است. ولی در همان حال آنان نمی‌توانستند احساس آشفستگی و انزجار از تأیید دغل‌کاری از سوی او را به عنوان بهترین مسیر موفقیت نادیده بگیرند.

در پایان کلاس، من از دانشجویان خواستم تا درباره‌ی دامنه‌ی همخوانی رفتار خودشان با مسابحه ببیندین. از آنان پرسیدم «در یک روز عادی چند فرصت دغل‌کاری بدون گیر افتادن نصیب‌تان می‌شود؟ چند تا از این فرصت‌ها را مغتنم می‌شمارید؟ اگر هر کسی رهیافت هزینه-فایده‌ی جف را بر می‌گزید، چقدر دغل‌کاری در دور و برمان می‌دیدیم؟»